

پیمان مدینه

متن اصیل و گرانقدری که بحق آنرا پیمان مدینه عنوان داده‌ام، سند است سرنوشت ساز که در صف اسناد سیاسی اسلام، تنها پیمان حدیبیه را همانند آن میتوان کرد. مقایسه این دو سند بنیادی که در استقرار و توفیق نهضت نوزادنقشی داشته از حوصله این گفتگو بیرون است. پیمان حدیبیه شناخت دولت نو بنیاد را که بگفته قرآن برای نقش جهانی آماده میشد، به دولتشهر مکه تحمیل کرد، راه شهر مالدار را گشود و دو سال بعد بنیانگذار نهضت نو، پیغمبر ملهم خدای، که روزی از خطر توطئه گران قریش تن به هجرت از خانمان و دیار داده بود با سپاهی انبوه، مکه مغرور را باطاعت آورد و پایتخت دوم اسلام کرد. اما این توفیق از پیمان مدینه زاد که مسلمانان گریخته از دشمن را در شهرک مدینه، لانه یهودان سرسخت مغرور و عرصه تصادمهای خونین قبائل شمالی اوس و خزرج غالباً مشرک، و جایگاه عبداللہ ابن ابی، امیر تاج باخته مدینه، و جولانگاه ابو عامر راهب که زیر نفوذ یکتا پرستی یهود چیزی از رسوم بت پرستی گروهی از یثربیان را تعدیل کرده بود و خود را قهرمان دوران سپیداشت، و خانه گروهی نومسلمان بعضاً مخلص صمیمی، استقرار داد.

پیمان حدیبیه سنگ دومی بود که

بر این سنگ بنیادی نشست، یعنی در واقع پیمان حدیبیه که راه سقوط مکه، پایتخت روحی عربستان را بر اسلام هموار کرد از پیمان مدینه زاد.

پیمانی دیگر نیز باعتبار اهمیت همسنگ این دو پیمان تواند بود، یعنی پیمان عقبه سوم که زمینه هجرت را فراهم کرد و توطئه قریشیان را که بدور از نفوذ ابوطالب خفته در دل کور، با سماجت مخزومیان شکل گرفته بود بی اثر کرد و پیغمبر از خطر محقق جست و راهی غار ثور شد تا از آنجا راهی یثرب شود.

اما پیمان عقبه مکتوب نبود. قول و قرار بود که پیغمبر خدا سال پیش از هجرت در گردنه کوهی کم ارتفاع، بیرون مکه، در دل شب با گروهی نزدیک به هفتاد کس از قبائل یثرب و از جمله دو زن، داد که وی را همانند خانواده خویش حمایت کنند. و در قبال تردید کسانی از پیمان گزاران که بیم داشتند پیغمبر از پس توفیق، سوی قوم خویش باز رود گفت: «من از شمایم و شما از منید. با هر که به جنگ باشید به جنگم و با هر که به صلح باشید به صلح.»

در واقع پیمان شفاهی عقبه سوم که بر بنیاد دیدار و گفتگوهای محرمانه عقبه اول و دوم در سالهای پیش شکل

گرفت یک پیمان دفاع محدود بود. بی گفتگو حکایت پیدایش و رشد اسلام و سالهای پیکار ورنج در مکه مالدار بت پرست، حماسه ایست بزرگ و هیجان انگیز و شکوهمند که همانند آن در تاریخ جهان چندان مکرر نیست.

اما ای دریغ که تاریخ ابله طوطی صفت، برسم دیرین از این حماسه شکوهمند آنچه را خداوندان زور و زور میخواستند بقالب ریخته و به تعبیر درست، تاریخ را ابتر کرده است.

یک قرن و کمی بعد که کارنامه منظم نهضت از روایت های شفاهی و دفترهای پراکنده بوجود آمد، اوج حماسه ها افتاده بود، حادثات بزرگ رنگ باخته بود، جانبازان ریکزارهای آتشبیز ابطح و فراریان حبشه و شهیدان بدر و احد، دلیران احزاب و حنین، اشباح روایات بودند که بدوران گرگخویان بنی امیه، روایت سازان اجیر، غبار او هام بر مفاخرشان پاشیده بودند و چیزی از آن میراث عظیم را بدستبرد زمانه داده بودند و باقیمانده نیز از صافی تاریخ میگذشت تا باب روزگاران نشود.

بی گفتگو پرشکوه ترین فصل حماسه دوران مکه، حکایت تحریم اقتصادی و حصار دره بود، که بنی هاشمیان سرشار از حمیت، برهبری ابوطالب از زن و مرد و کودک در آن دره سنگی

خشک بی حفاظ سه سال تمام زیر باران و آفتاب، خدا میداند از گرسنگی و هول و اضطراب دائم چه کشیدند و دم از تسلیم نزدند.

اما نخستین نویسندهگان سرگذشت پیامبر که بدوران عباسیان میزیستند از این حماسه والا با شتاب گذشتند که تذکار مفاخر هاشمیان بود، و برعایت حکومت وقت جدشان را که در بدر یصف مشرکان آمده بود و اسیر شده بود و غرامت جنگ داده بود همراه پیامبر به صحنه پیمان عقبه کشیدند به این دستاویز که عموی بزرگوار نامسلمان، میخواست برای پیامبر، از نو مسلمانان مدینه قول و قرار استوار بگیرد. اما از علی که همیشه و همهجا چون سایه بدنبال پیامبر بود، و بگفته درست، در شب عقبه که برای نهضت نو بنیاد، لحظاتی دقیق و پراضطراب و خطر بود از عموزاده بزرگوار خود غافل نبود نامی بمیان نیاوردند. علویان مزاحمان حاکم وقت بودند و میباید مفاخر جدشان را هرچه کم - رنگتر کرد یکی از همینان بازهم برضای عباسیان، قصه اسارت جدشان را در نبرد بدر از کتاب خود محو کرد.

این یک نمونه است و شاید در مجالی بیشتر گوشه هائی از این قصه سیاه گفته آید تا معلوم شود که حدیث سازان اجیر بنام تاریخ چه فضاحتها کرده اند و حکایت روزگاران گذشته را چنان بقلم آورده اند که باید میبود، نه چنانکه بوده بود. فی المثل کسانی از اینان تصویر خالد بن ولید باقیمانده خاندان مخزوم را که شاخص معتبری نداشت و رو بفراسوشی میرفت و برای حاکم وقت بیخطر بود چنان بزرگ کردند و در عرصه تصادم ایران و عرب در قلمرو عراق برای وی جنگهای نکرده و فتوح نشده ساختند و در اثنای آن هشتاد هزار و صد هزار حریفان را بخاک ریختند و از خونشان آسیا راه انداختند تا از جلوه و رونق افسانه وار

او نقش علی، جد علویان را کمرنگ کنند و ایرانیان را که بنام دعوت به «الرضا من آل محمد» بساط اسویان را برچیدند و گوی توفیق را بدامن آل - عباس انداختند و بیم بود که آشفته از رفتار این نودولتان زشتکار و دغل، با انتقال قدرت به علویان، خطای خود را اصلاح کنند، سبک مقدار وا - نمایند و از افسانه های ناچیز، حماسه عربی بسازند!

همین پیمان نامه مدینه که در سطور آینده چیزی از اهمیت آنرا باز مینماییم، بوضعی حیرت انگیز از توجه مورخان بدور مانده که غالباً از آن سخن نیاورده اند و احياناً به اشارتی سخت کوتاه بس کرده اند. طبری، امام مورخان و هرودوت عرب به اشاره ای از آن میگذرد و تنهادر مقدمه تصادم بنی قینقاع گوید: «و چنان بود که وقتی بمدینه هجرت کرده بود با یهودان پیمان صلح بسته بود که کسی را برضد او کمک ندهند و اگر دشمنی به او حمله برد یاریش کنند». اما هشت صفحه و بیشتر از تاریخ رابه نقل نامه های منصور به محمد نفس زکیه اختصاص میدهد. و برای نقل نوشته ها و اشعاری کم اهمیت تر صفحات بیشتر بذل میکنند. مورخان پس از طبری چون سعودی و ابن اثیر و ابوالفدا نیز از پیمان یادی نکرده اند. میرت نویسان قرن سوم به بعد نیز شاید زیر نفوذ مورخان از کنار آن گذشته اند. در سیره حلبی و ابن دحلان و امتاع الاسماع مقریزی نشانی از آن نمی بینیم.

متن کامل پیمان نامه در سیره ابن هشام (متوفی سال ۲۱۳) آمده که او نیز از ابن اسحاق گرفته است. ابو عبید، قاسم بن سلام (متوفی ۲۲۴) نیز در کتاب الاموال پیمان نامه را آورده که متن آن با روایت ابن هشام تفاوت هائی دارد. در تاریخ ابن کثیر نیز مختصر آن آمده است.

متن پیمان نامه

اکنون متن پیمان نامه را از روایت ابن هشام با اضافات ابن سلام از نظر میگذرانیم. نکته پیداست که شماره گذاری از منست که برای آسانی بحث و مراجعه، قسمتهای مختلف را از هم جدا کرده ام.

بنام خدای رحمان رحیم

(۱) اینست پیمانی از محمد پیامبر، میان مومنان و مسلمانان قریش و اهل یثرب و کسانی که پیروشان شده اند و به آنها پیوسته اند و هر هاشان تن به پیکار داده اند.

(۲) که آنها، جدا از کسان دیگر، یک استند.

(۳) مهاجران قرشی، بر رسوم خویش تاوان خون بکمک هم دهند و فدیة اسیرشان را به شایستگی و انصاف که مومنان راست بپردازند.

(۴) بنی عوف نیز بر رسوم خویش همانند پیش تاوان خون بکمک هم دهند و هر طایفه فدیة اسیرشان را به شایستگی و انصاف که مومنان راست بپردازند.

(۵) بنی حارث خزرج نیز بر رسوم خویش همانند پیش تاوان خون بکمک هم دهند و هر طایفه فدیة اسیرشان را به شایستگی و انصاف که مومنان راست بپردازند.

(۶) بنی ساعده نیز بر رسوم خویش همانند پیش تاوان خون بکمک هم دهند و هر طایفه فدیة اسیرشان را به شایستگی و انصاف که مومنان راست بپردازند.

(۷) بنی چشم نیز بر رسوم خویش همانند پیش تاوان خون بکمک هم دهند و هر طایفه فدیة اسیرشان را به شایستگی و انصاف که مومنان راست بپردازند.

۸) بنی نجار نیز بر رسوم خویش همانند پیش تاوان خون بکمک هم دهند و هر طایفه فدیه اسیرشان را به شایستگی و انصاف که مومنان راست پردازند.

۹) بنی عمر و بن عوف نیز بر رسوم خویش همانند پیش تاوان خون بکمک هم دهند و هر طایفه فدیه اسیرشان را به شایستگی و انصاف که مومنان راست پردازند.

۱۰) بنی نبیت نیز بر رسوم خویش همانند پیش تاوان خون بکمک هم دهند و هر طایفه فدیه اسیرشان را به شایستگی و انصاف که مومنان راست پردازند.

۱۱) بنی اوس نیز بر رسوم خویش همانند پیش تاوان خون بکمک هم دهند و هر طایفه اسیرشان را به شایستگی و انصاف که مومنان راست پردازند.

۱۲) مومنان نیز درمانده ای را میان خویش و انگذارند و فدیه یا تاوان خون او را به شایستگی بدهند.

۱۳) هیچ مومنی با و ابسته مومن دیگر جدا از وی پیمان نکند.

۱۴) مومنان پرهیزگار بر ضد هر کس از خودشان که طغیان کند، یا خواهان باج ناحق یا بدی یا تعدی یا فساد میان مومنان باشد هماهنگ باشند و برضد او، گرچه فرزند یکیشان باشد، همدستی کنند.

۱۵) و هیچ مومن، مومنی را به قصاص کافری نکشد و کافری را برضد مومنی یاری نکند.

۱۶) امان خدا یکی باشد و مومن فروتر از همگان بنام آنها «پناهی کند».

۱۷) مومنان، جدا از کسان دیگر وابسته همدیگرند.

۱۸) یهودانی که پیرو ما شده اند یاوری و برابری بینند، نه ستم و ناروائی.

۱۹) صلح مومنان یکی است و

در اثنای پیکار در راه خدا هیچ مومنی جدا از مومن دیگر بصلح نگراید، مگر بعدالت و برابری میان همگان.

۲۰) و هر گروه پیکار جو که همراه ما پیکار کند همه با هم پیوسته باشند.

۲۱) مومنان در باره خونهایی که در راه خدا از آنها ریخته شود جان شین همدیگرند.

۲۲) و مومنان پرهیز کار بر هدایت نیکند و راستین.

۲۳) هیچ مشرک، مال و جان قرشی را پناه ندهد و مومنی را از آن باز ندارد.

۲۴) و هر که مومنی را به ناروا بکشد و ثابت شود قصاص بپند مگر آنکه صاحب خون به خونبها رضادهد. مومنان همگان برضد او باشند و روان باشد که جز این کنند.

۲۵) هر مومنی که به مضمون این پیمان نامه معترف است و بخدا مومن، نباید قاتلی را یاری کند یا پناه دهد. هر که او را یاری کند یا پناه دهد روز رستاخیز لعنت و خشم خدا بر او باشد و توبه و عوضی از او نپذیرند.

۲۶) در هر چه اختلاف کنید مرجع آن خداست و محمد پیمبر خدا.

۲۷) یهودان بهنگام پیکار با مومنان خرج کنند.

۲۸) یهودان بنی عوف، وابسته گانشان و خودشان، با مومنان یک امتند.

۲۹) یهودان بردین خویشند و مسلمانان، خودشان و وابستگانشان، بردین خویش.

۳۰) و هر که ستم کند یا بد کند جز خود و خانواده خود را بهلاکت نیفتکند.

۳۱) یهودان بنی نجار نیز مانند یهودان بنی عوفند.

۳۲) یهودان بنی حارث نیز مانند یهودان بنی عوفند.

۳۳) یهودان بنی ساعده نیز مانند یهودان بنی عوفند.

۳۴) یهودان بنی چشم نیز مانند یهودان بنی عوفند.

۳۵) یهودان بنی اوس نیز مانند یهودان بنی عوفند.

۳۶) یهودان بنی ثعلبه نیز مانند یهودان بنی عوفند.

۳۷) و هر که ستم کند یا بد کند جز خود و خاندان خود را بهلاکت نیفتکند.

۳۸) تیره جفنه نیز همانند بنی ثعلبه اند.

۳۹) بنی شطیبه نیز مانند یهودان بنی عوفند.

۴۰) و نکو کار از بد کار جداست.

۴۱) بستگان بنی ثعلبه نیز مانند خودشانند.

۴۲) بستگان یهود نیز مانند خودشانند.

۴۳) و بی اجازه محمد هیچکس از آنها برون نشود.

۴۴) قصاص جریحه متروک نماند. و هر که جهایت کند یا خود کند و خاندان خود مگر آنکه ستم دیده باشد.

۴۵) و خدا از نیک اندیش خشنود است.

۴۶) یهودان بخرج خویش باشند و مسلمانان بخرج خویش و همدیگر را برضد کسی که با اهل این پیمان به پیکار باشد یاری کنند و میانشان یکدلی باشد و نیک اندیشی.

۴۷) و نکو کاری از بد کاری جدا است.

۴۸) هیچکس با هم پیمان خود بدی نکند، و ستم دیده را یاری باید.

۴۹) یهودان تا وقتی به پیکار باشند با مومنان خرج کنند.

۵۰) داخل پشرب برای اهل این پیمان حرم است.

- ۵۱ - پناهی شده همانند پناهی کننده است اگر زیان نزند و پیمان نشکند
- ۵۲ - در باره هیچ پیمانی بی اجازه اهل آن پناهی کردن روا نیست
- ۵۳ - هر قتل یا تصادمی که میان اهل این پیمان رخ دهد و بیم رود که مفسده انگیز شود مرجع آن خداست و محمد فرستاده خدا.
- ۵۴ - و خدا از پرهیزگارتر و نکو کارتر اهل این پیمان خشنود است
- ۵۵ - قرشیان را و هر که یاریشان کرده باشد پناهی نکنند.
- ۵۶ - و همدیگر را برضد هر که به یثرب هجوم برد یاری کنند.
- ۵۷ - و چون (یهودان) بصلح با گروه دیگر خوانده شوند بپذیرند و صلح کنند.
- ۵۸ - و چون بصلح دعوت کنند سومیان بپذیرند و صلح کنند مگر با کسی که بآیین پیکار کرده باشد.
- ۵۹ - بهنگام پیکار هر گروه عهده دار قسمتی باشد که مجاور اوست.

* * *

- ۶۰ - یهودان ، اوس بستگانشان و خودشان ، به نیکان و نکو کاران این پیمان پیوسته اند .
- ۶۱ - نیکی از بدی جداست و هر که بد کند با خود کند .
- ۶۲ - خدا از راستگوتر و نکو کارتر اهل پیمان خشنود است .
- ۶۳ - و این پیمان حایل ستمگر و بدکار نشود .
- ۶۴ - هر که از مدینه برون شود در امان است و هر که بماند در امان است مگر آنکه ستم کند یا بد کند .
- ۶۵ - و خدا پناه کسی است که نیکی و پرهیزگاری کند و محمد پیغمبر او نیز .

* * *

پیمان نامه، حلقه‌ای بود از زنجیر حادثات دوران مدینه که برای آشنائی

معارف اسلامی

با انگیزه‌های آن میباید به مکه پیش از هجرت بازگشت.

اراده تقدیر سالها پیش از رسالت، سرنوشت ابوطالب و عبدالله را بهم آمیخته بود که دو برادر از یک مادر بودند و بنزد پدر عزیزتر از فرزندان دیگر. پیمبر، خردسال بسود یا چشم بدنیا ننگشوده بود که عبدالله از جهان چشم بست و عبدالمطلب علاقه پسر از دست رفته را به یتیم وی بست و به وقت سرگ، او را به ابوطالب سپرد که وی را عزیزتر از فرزندان خود داشت که سفارش شده پدر بود و یادگار برادر عزیز. در واقع ابوطالب برای کودک محروم از رعایت پدر، پدری دیگر بود. و عجب نبود که وی از آغاز رسالت در حمایت شیخ ابطح از تعرض مخالفان مصون بود چنانکه گفته بود: «تا وقتی ابوطالب زنده بود از قرشیان ناروائی ندیدم.»

نظام قبائلی جمهوری وار مکه چنان بود که حریم هر طایفه محفوظ بود. هاشمیان در سنای بدوی مکه جایی داشتند بعلاوه چند منصب معتبر کعبه را داشتند که نفوذ و اعتبارشان را از طوایف دیگر فراتر برده بود. پیمان مطیبان که بدوران عبد مناف پایه گرفت چند طایفه معتبر قریش را به خاندان وی پیوسته بود. پیمان فضول بر ضد ستمگران احتمالی مکه که بنیاد هاشمی بود، خاندان وی را بچند طایفه دیگر پیوند میداد.

ابوطالب در مکه آرزوگار اعتبار و مقامی بیش از یک سالار طایفه نشسته در سنا داشت.

یکبار که ابوجهل سالار مخزومیان خطر کرد و اشکارا پیغمبر را ناسزا گفت حمزه که هنوز توفیق مسلمانی نیافته بود کمی بعد سر رسید و در کنار کعبه در جمع مخزومیان گریبان سالارشان را گرفت و سرش را با ضربت کمان شکافت و ابوجهل، از تعرض متقابل یاران پر-هیجان خویش جلوگیری کرد که از عواقب کار و در افتادن با هاشمیان بیم داشت.

وقتی بسال هشتم که شمار مسلمانان در مکه به سی و چند کس رسید (گروهی نیز به مهاجرت حبشه بودند) با اسلام حمزه و عمر دو سرد جسور بیباک مسلمانان که پیش از آن برای نماز جماعت به دره های اطراف مکه میرفتند و اخیراً خانه ارقم مخزومی را نزدیک صفا پناهگاه کرده بودند، حریم کعبه را جایگاه کردند و قرشیان متعصب که پیش از آن میتوانستند به رعایت نظم و حرمت شهر فعالیت مسلمانان را ندیده بگیرند از ابوطالب مددخواستند مگر پیمبر را از تحقیر بتان و نکوهش نیاکان بازدارد. با وی نیز سخن کردند مگر به مال یازن صاحب جمال یا مقامی در سنای جمهوری او را بفریبند اما آهن سرد میکوفتند.

تحریم اقتصادی که با پیمان جمعی قرشیان سرگرفت بدنبال این تلاشهای بی ثمر رخ داد شاید هاشمیان مضطر را به تسلیم پیمبر وا دارد اما ابوطالب با همتی سختتر از خارا به مقاومت ایستاد تا سه سال بعد که به همت تنی چند از نیک اندیشان قریش که به حکم صفای خاطر یا وابستگی نسب یا سبب از ستم علمداران جمهوری دژم بودند پیمان حصار بی اثر شد.

بدنبال همین حصار توانفرسا بود که ابوطالب و خدیجه، شاید از رنج و دلهره دائم ایام حصار، بقاصله‌ای کوتاه از همدیگر چشم از جهان بستند و بی حمایت ابوطالب و محبت خدیجه اقامت مکه برای بنیانگذار نهضت نو دشوار و خطرناک شد. تا ابوطالب زنده بود اگر پیمبر در کوچه و بازار از سفیاهی کوچکه گرد یا مخالفتی متعصب تعرضی میدید بیش از سخنی تند و ناسودب نبود و اگر بود از بیگانه نبود. ابولهب عم وی که از تعبیر قرآن چنین نام گرفت و به رشته خویشاوندی به ابوسفیان پیوسته بود، یا زنش، گاهی خار و خاشاک در راه وی میریختند. اما وقتی ابوطالب رخ در نقاب خاک کشید کار دیگر شد، دشمنان جان گرفتند و تلاش آغاز کردند تا وی را از میان بردارند و او

که به وحی خدا و روشن بینی خاص و مراقبت یاران یکدل از کنه کارشان خبر داشت تلاشی گسترده آغاز کرد مگر بیرون شهر متمکر کافر، پناهی بیابد .

سفر طائف در این دوران بود که یک ماه و بیشتر آنجا بود و امید داشت در آن شهر سرسخت سرشار از رقابت سکیان زمین توفیقی بیابد . اما طایفیان وابسته به بازار و مال مکه، از پذیرفتن دعوت وی باز ماندند .

استقبال قبائل دیگر ، چون بنی کلب و بنی حنیفه و بنی عامر ، گرمتر از طایف نبود ، که بیشتر قبائل جزیره به ایلاف قریش وابسته بودند و در اسنیت راه تجارت شمال و جنوب که به مکه میرسید نقشی داشتند و از منافع آن بهره ور بودند و احیاناً در کاروانهای بازرگانی یمن و شام و عراق بجز دستمزد نگهبانی راه ، به سرمایه نیز سهم بودند بی گفتگو پیمبر از مدینه غافل نبود ، شش ساله بود که همراه مادر آنجا رفت و یکماه و بیشتر در خانه نابغه کنار تربت پدر ماند و از آن روزها خاطره ها داشت که چیزی از آن در ستون هست و تنها یادگار است که از اقامت پیمبر در مدینه پیش از هجرت برای تاریخ بجا مانده است .

روایتی هست که ابوطالب به هنگام مرگ به پیمبر سفارش کرد که پس از وی مدینه را پایگاه کند . گوئی شیخ ابطح سیر حوادث ندیده را به فرست پیری جهان دیده اشکار میدیده بود . اما از رقابت خونین اوسیان و خزرجیان ، دو قبیله رقیب ، تحریک و احیاناً دخالت یهودان مقیم در شهر و بیرون شهر ، کار مدینه سخت آشفته بود و نبرد از بی نبرد بود که از دوسو گروهی از عرب و یهود به خون میغلطید .

عربان مدینه از قبائل جنوبی بودند که توفیق دولت شهر مکه را به چشم رضامیدیدند . بیاد داشتند که نزدیک به یک قرن پیش ، قرشیان نوآمده ، به تدبیر قصی جد اعلای پیمبر

در مکه نفوذ کردند و خیلی زود طایفه خزاعه آمده از جنوب را که مدت ها بر مکه تسلط داشته بود بیرون راندند و بجانشینی آنها منصبهای کعبه را که سایه حرمت و نفوذ و رفاه بود از آن خویش کردند . عربان مدینه نیز مدتها پیش چون خزاعیان و بعضی قبائل دیگر به حکم ضرورت از خطر خشکسالی و بی آبی ، دیار خویش ، یمن را رها کرده سوی شمال کوچیده بودند و مدینه را که لانه یهودان آمده از اقصای شمال ، بود تکیه گاه کرده بودند .

حضور یهودان در شهر کثرت بعدا مدینه ، با روایتهای افسانه ووش آمیخته بود . میگفتند موسی پیمبر یهود هنگام بازگشت از زیارت کعبه همراهان خویش را در مدینه بجا نهاد . توان پنداشت که دلستان حرمت و رونق مکه ، این قصه را به تعظیم شهر و بتخانه کعبه ساخته بودند . همانند این روایتی افسانه وار هست که ساسان شاه پارسیان به هنگام زیارت کعبه بر کنار زمزم به رسم معتقدان زرتشت زمزمه کرد و نام چاه تاریخی حرم از آنجا آمد . البته ساسان را یکی از شاهان خاندان ساسانی میتوان گرفت که به گفته روایات هدیه برای کعبه فرستاده بود که جزیره و آنسوی جزیره تا سواحل شرقی افریقا قلمرو نفوذ شاهان ایران کهن بود و این نکته از یادگارهای روزگاران قدیم است که یکی از شاهان پارت قومی را بنام حبشت از سواحل یمن به آنسوی دریا راند و نام حبشه از آن قوم فراری به جای ماند .

اما زیارت شاه پارسیان و پیمبر یهودان را دشوار میتوان پذیرفت .

روایتهای دیگر هست که بوقت تسلط بختنصر یا هجوم روسیان و ویرانی معبد سلیمان به سال ۷۰ مسیحی ، گروهی از یهودان ، بفرار تادل جزیره رفتند و واحه سرسبز مدینه را اقامتگاه کردند .

به هرحال ترکیب شهر وندان مدینه و تصادم به تقریب پیوسته مردم

آنجا چندان امیدبخش نمیتوانست بود اما از روی دیگر حضور یهودان که از کتاب خدا و تعلیمات موسی سخن داشتند عربان از روزگاران قدیم بت پرست را ، که کارشان در پرستش بتان سنگی و خمیری به رسوائی کشیده بود و بوقت ضرورت و گرسنگی یکی را پایگاه دیگ میکردند و دیگری را میخوردند با اندیشه یکتا پرستی آشنا کرده بود و گویا جامعه معمولاً بسته یهود که بر روزگاران دراز در بروی اقوام دیگر فراز کرده بود و پیروان یهود ، خدای جبار را ، خالص می خواست ، در آنجا استثنائی داشت و بسیاری از عربان ، به تاثیر مجاورت یا مصلحت اندیشی یهودان به این جامعه کهن پیوسته بودند . و روی دیگر آنکه رفتار یهودان که به رسم همیشه ، بیشتر سایه های شهر را جذب جیب میکردند سایه رنج عربان استثمار شده بود و رهائی از نفوذ زبانبارشان راه آرزو میخواستند .

گوئی اراده تقدیر با آرزوی عربان یثرب هماهنگ بود و چنان شد که از بی تصادمها که اوسیان و خزرجیان داشته بودند پیکاری خونین در ابعادی گسترده تراز پیکارهای پیشین ، رخ داد که بنام قلعه یا باغی که کشاکش نزدیک آن بود ، بعث نام گرفت .

پیکار بعث نخست به سود خزرجیان بود که جمعشان بیشتر بود . اما در مرحله دوم نبرد ، اوسیان شکست خورده ، بجان کوشیدند ، یهودان قریظه و نصیر نیز به کمک آمدند و کفه پیکار به سود آنها برگشت . به نسبت جمع و استعداد قبائل ، تلفات بعث هول انگیز بود و این اندیشه در خردمندان قوم قوت گرفت که برای جلوگیری از تکرار آن تدبیری بیندیشند . بنام سادسیری پاشاهی برای یثرب برگزینند که حاکم والا ، یا حکم عادل قبائل باشد تا به هر مناسبت بانگ انتقام نزنند و دست به شمشیر نبرند . عبدالله پسرابی ، از قبیله خزرج ، نامزد این مقام شد که سیاست بازی چیره دست بود و بایهودان مناسبات گرم داشت و شاید از تأیید آنها نیز بهره ور شد . اما کاروی سرنگرفت ، زیرا به گفته روایت

تاج وی به دست زرگر بود و دوسه مهره میجست که برآن بدوزد که هجرت پیمبر سرگرفت .

بی گفتگو اوسیان از جلوس یک خزرچی ، به شاهی شهرشان خرسند نبودند و بیم داشتند شاه نوآمده ، در حوادث فردا طرفگیر خزرچیان شود . شاید از خزرچیان نیز کسانی به رقابتهای خاندان با نارضائی اوسیان هماهنگ بودند . سالها بعد به روز سقیفه که در جمع انصار سخن از خلافت یک خزرچی بود وقتی سه یار همدل ، ابوبکر و عمر و ابوعبیده ، آنجا رسیدند نخستین کسی که در صف انصار تفرقه انداخت یک خزرچی بود بنام «بشیر» که جمع حاضر اوسیان به دل ناخشنود ، پس از او به بیعت تن دادند . در سخن از رفتار شگفت جماعات همیشه گفته فروید را بیاد باید داشت که اگر از روابط نزدیکان و خویشان پرده برافتد رقابتهای هول انگیز نمودار میشود .

از بی این گفتگوها بود که گروهی از اوسیان و خزرچیان در اثنای حج در مکه با پیمبر فراهم شدند و پس از پیمان عقبه زمینه هجرت فراهم شد و مسلمانان مکه به تفاریق راه مدینه گرفتند .

این آمدورفتها از نظر قرشیان نهان نماند و برای جلوگیری از خطر ، یکدل شدند و رأی سنای شهر چنان شد که جمع نمایندگان طوایف ، پیمبر را از میان بردارند که پیش از اجرای تصمیم شومشان شبانگاه از مکه برون شد و پس از سه روز اقامت در غار ، راه مدینه گرفت .

اقامت مدینه خطر فوری قرشیان را از پیش برداشت . اما انبوهی از مشکلات نو در پیش بود ، مهمتر از همه معاش هشتاد و چند مهاجر مکی بود از سرد و زن که خانه و زندگی را رها کرده و غالباً محرمانه از مکه برون زده بودند . اینان که غالبشان در مکه نیز توانگر و مرفه نبودند

معارف اسلامی

بوقت هجرت کمتر چیزی به همراه آورده بودند . توانگران معدود نیز بهتر از آنها نبودند . مکیان بدقت مراقب بودند که چیزی از سرمایه شهر بیرون نشود . صهیب روسی بوقت حرکت ، دستخوش تعرض قرشیان شد که وقتی به شهر ما آمدی فقیر بودی و اینجائوانگر شدی و او به ناچار هرچه داشت گذاشت و راهی شد . خانه و اثاث را که نمیشد برد و البته غنیمت این و آن شد .

البته مسلمانان مدینه که همان روزها عنوان انصار گرفتند از همدلی و جوانمردی و گذشت ، دریغ نداشتند . عبدالرحمان عوف در خانه یکی از آنها مانده بود که بدو گفت : مال فراوان دارم بنگر و نیمی از آن را بگیر . دوزن دارم بپین کدام را بیشتر میپسندی تا رها کنم و بگیری .

کلمه مال فراوان را در قالب مسکنات آنروزگار باید خواند نه روزگار ماکه معنی آن سلیمان است و مییارد . این گذشت و همدلی که روایات صریح و اشارات قرآن از آن حکایتها دارد خاص مسلمانان شیفته یکدل بود ، اما بی گفتگو همه مسلمان شدگان در یک ردیف نبودند . بعلاوه هنوز جمع قبائل مدینه مسلمان نبودند و در راههای اول اکثریت باشرکان بود . نکته پیداست که اینان که بعضیشان پیران انعطاف ناپذیر قوم بودند از القای تردید و خرده گیری و احیاناً شماتت باز نمیماندند .

مدینه یک شهرک کشاورزی بود . واحه ای بود در دل صحرا با چند چشمه و تعدادی بیشتر چاه که میباید آب آنرا بکمک شتر یا نیروی انسانی کشید و نخلها را آبیاری کرد . دادوستد از آن یهودان بود که خرید و فروش و ساخت اسلحه و زرگری را خاص خود داشتند و رباخواری که به کمک آن قسمتی از درآمد کشاورزان را به دم میکشیدند .

پیمبر چون از مدتها پیش آماده بود و در اندیشه هجرت ، چیزی از

باقیمانده مال خدیجه را همراه داشت چندان که بوقت حرکت شتری از ابوبکر بخرد و در مدینه ده سکه طلا بهای زمینی را که مسجد و اطاقهای وی در آن بنیاد شد بدهد . علی یادگار ابوطالب و عزیز پیمبر و سایه نگهبان وی در ایام حصار مکه که بیشتر شبها از بیم تعرض دشمن در جای وی میخفت و میباید در سالهای بعد در بدر و احد و احزاب و حنین ، بینی کفر را بخاک بمالد و از آن پس از بازی زمانه سالها درینج ، کلنگ بزند و نخل بکارد ، همانروزها در باغ یک یهودی به آبکشی رفته بود ، هر دو به یک خرما ، و حاصل کار خود را که یک مشت خرما بود به نزد پیمبر برد که چند دانه از آن را برداشت . روایات کوتاه از این گرفتاریهای همت شکن آسان میگذرد که با اندیشه روشن نگفته ها را از الگوی گفته هایستوان خواند . پسرایکه گروهی را همدل خود داشت هوس شاهی از سر بر نکرده بود و از همان روز های اول خشونت و ناسازگاری آغاز کرد . یک روز که پیمبر سوار بر خر که یکی را نیز به ردیف خود داشت به عیادت سعدین عباده میرفت بر او گذشت که با کسانی از یاران خود در سایه بنائنی نشسته بود . پیمبر نخواست بنزد وی پیاده نشود . اندکی نشست ، از آیات قرآن خواند و بسوی خدا دعوت کرد . پسرای خاسوش ماند تا پیمبر گفتار خویش را به سر برد و گفت ای فلانی ! گفتارت اگر درست باشد نکوست . در خانه ات بنشین و هر که به استماع پیش تو آمد با وی بگوی و هر که نیامد مزاحم او شو و به مجلس وی سرو و سخنان ناخوشایند او مگو . در بعضی روایات هست که بی ادبی پسرای از این هم گذشت و گفت ما را با بوی بد خرت میازار . البته تعرض وی بی پاسخ نماند و یکی از خزرچیان مسلمان که آنجا بود گفت : بله به خانه های ما بیا که بخدا گفتارت را دوست داریم .

پسرای مدتها بر کفر خویش پیبود و چون نهضت نو همه جا را گرفت به حکم ضرورت به زبان ، مسلمان

شد اما تاجان داشت از کارشکنی وانماند
و چندبار مدینه را تا آستانه جنگ داخلی
برد. در قرآن هر جا از منافقان نامی هست،
وی از آن جمله است و سلسله جنبانسان.

ابوعامر راهب اوسی نیز بود که با
حکومت شامی غسانی دست نشاندۀ روم
شرقی سروری داشت. در همان روزهای
اول مدینه، به تعرض به نزد پیمبر
شد و این گفتگو در میان رفت:

- این دین چیست که آورده ای؟

- دین حنیف دین ابراهیم.

- من نیز برای دینم.

- تو برای دین نیستی.

- چرا، اما تو ای محمد چیزها
بر دین حنیف افزوده ای.

- نه، آنرا پاک و بی غش آورده ام.

گفتگویی چنین سخت و تعرض
آمیز نشان میداد که راهب بگفته پیمبر
فاسق، آشتی پذیر نبود. از آن پس به
تحریک قرشیان به مکه رفت. به
گفتار روایات پنجاه کس از مردم مدینه
همراه داشت. در نبرد احد با قرشیان
آمده بود. میان وی و پسرایی سروری
بود. در سالهای آخر مدینه منافقان
برای وی مسجدی ساختند که قرآن بنام
مسجد ضرار از آن سخن دارد و بدستور
پیمبر ویران شد.

یهودان نیز بودند. عربان یهودی
شده، یهودان وابسته عرب و آنها که
با عربان پیمان داشتند و مسلمانان نو
آمده را با تردید و بیم میدیدند، که مدینه
را فضای حیاتی خود میدانستند.

پیمبر مکی، یهودی گری را به
عنوان دین آسمانی «شناخته» بود.

زبان وحی، تورات را تایید میکرد.
اما یهودان برای شناختن پیمبر عرب
نژاد آمده نبودند. البته یهودی عادی
از این مسائل بدور بود. احبار یهود
بودند که از کیان خویش دفاع میکردند.
بعضیشان چنان گمراه بودند که امید
داشتند صاحب دعوت نورا به صف
خویش ببرند. یکیشان چنان ابله
بود که این یاوه را روبروی پیمبر گفت.

مشکل بزرگ یهودان ربا بود
که چیزی از رفاه خود را از آن داشتند.
بگفته تلمود روا نیست که یهودی از
یهودی ربا بگیرد، اما از اقوام دیگر
هر چه بیشتر بهتر. شیلوک رباخوار،
ساخته شاعر نامدار انگلیسی، قیافه
مشخص همه دورانهاست، اما اسلام
ربارا نمیدیرفت و آنرا هم سنگ جنگ
با خدا میسر دو با بسط نفوذ اسلام ربا
گیران مدینه روبه کاهش بودند. از
سوی دیگر یهودان بیرون مدینه با قبائل
پر جمعیت صحرا از سالها پیش پیمان
داشته بودند و این، کفه آنها را در
سیاست یثرب به سنگینی میبرد. کسانی
از سران یهود با قرشیان نیز رفت و آمد
وداد وستد داشتند و چندسال بعد وقتی
اختلافهای نهان عیان شد ورشته های
پیمان سست شد یا گسست باز به صف
آنها رفتند، نبرد احزاب که در اثنای
آن سرنوشت اسلام به سوئی بسته بود
و یاتدبیر پیمبر و ضربت علی خطر گذشت
از همکاری یهودان و قرشیان آسوده بود.

مسلمانان یثرب حتی با پیوستن
مهاجران، در صف عربان شهر، اکثریت
نداشتند. جمع یثربیانی که در عقبه آخر
حاضر بودند کمی بیش از هفتاد بود. البته
همان وقت گروهی دیگر در مدینه به
اسلام گرویده بودند و وقتی پیمبر در
مدینه اقامت گرفت اقبال کسان به مسلمانی
شتاب گرفت. اما تا اکثریت فاصله داشتند
و یکسال بعد که در بیشتر طوایف اکثریت
یا اتفاق داشتند هنوز چند طایفه از اوسیان
همچنان به تمام مشرک مانده بودند و
این آمیختگی مسلمانان و مشرکان
به وقت مبادا، مایه خطر میتوانست
بود.

مشکل بزرگتر، قرشیان بودند
که از دور مراقب بودند و با استقرار
مسلمانان در مدینه راه تجارت شمال
را که از مجاورت یثرب و کناره دریا
میگذشت در خطر میدیدند و نهضت نو
از خطرشان درمان نبود.

عربان صحرائین نیز بودند که
قرآن به نام اعراب از آنها یاد میکند

و خطرشان سبک نبود که ممکن بود
به هوس غارت یا به تحریک دشمن
نزدیک یادور، امنیت مدینه را بشکنند
و دشمن درونی را به هوس افکنند.
تصادم و تضاد شهر و صحرا همیشه
حادثه آفرین بوده است.

شهرک یثرب که سالهای دراز از
رقابت خونین عربان با خودشان و یهودان
دیگ جوشان بوده بود و به سرور ایام کینه
از کینه زاده بود ماعی چند، سرگرم رخداد
نوبود. اما کینه های کهن آتش زیر
خاکستر بود و پس از پیمان و توفیق
گسترده اسلام نیز گاه و بی گاه چون مار
افسرده به تاثیر گرما جان می گرفت و اگر
جذب و نفوذ والای پیمبر نبود ممکن
بود کوجه های مدینه را عرصه پیکارهای
خونین کند. حکایت میگساری کسانی از
خزرج و اوس که در اثنای آن، شاید به
تحریک پسرایی یا یهودان یا هردوان،
چیزی از اشعار گفته شده در باره پیکار
بعثت، خوانده شد و رقیبان دیرین
بانگ انتقام زنان، به کوجه دویدند
و شمشیر گرفتند و آماده نبرد بودند که
با حضور و دخالت پیمبر آتش زبانه کشیده
خاموش شد و به وحی آسمانی ندای «وفهل
انتم منتهون» آمد که تحریم قطعی و
نهائی ام الخبائث بود این حکایت
نه پیمانند، نموداری از کینه های نهان،
اما زنده بود.

باتوجه به آنچه گفتیم گراف نیست
اگر بگوئیم پیمان نامه یک شاهکار بود
در حد جهانی، که در سرنوشت اسلام
تقسی نمایان داشت چنانکه اسلام در
تاریخ جهان داشت.

شرح کوتاه پیمان

توضیح و شرح پیمان، چنانکه
باید، کاریست پیچیده و دشوار و
مجالیه بیش از یک مقال باید تا
همه گوشه های آن گفته آید. اما
چیزی از آن را میتوان گفت.

پیمان میان مؤمنان و مسلمانان
قریش و یثرب بود (بند اول) کلمه
مسلمانان بدنبال مؤمنان نشان میدهد
که همگان در مرحله کمال ایمان

نبودند . کلمه «پیرو» تفکرات گیزاست . در یثرب بجز مومنان و مسلمانان ، یهودان بودند و مشرکان ، که گویا مقصود از این کلمه یکی یا هر دو گروه بوده است . در بند ۱۸ بصراحت از یهودان نام میبرد و بند ۲۳ مشرکان را از « پناهی کردن» مال و جان قرشیان ممنوع میدارد که هر دو گروه با دیگر اهل پیمان ، به حکم بند دوم ، جدا از کسان دیگر یک است بودند .

تاوان خون و فدیة (بند ۳) بکمک همدیگر ، یک جور بیمه خطر بود ، که طبق رسوم کهن ، تیره یا طایفه یا قبیله میباید فرد پیوسته یا وابسته را در پرداخت آن کمک کند و این تکلیف و بهره‌وری به اقتضای رسوم و قرار های متبع از قبیله و طایفه ، به قبائل و طوایف دیگر نیز میرسید که یک جور بیمه اتکالی بود .

ذکر نام طوایف (بند ۴ تا ۱۱) و تکرار تکلیفشان در رعایت رسوم ، چیزی از آئین قبایل ، یعنی دلبستگی ایمان وار به حرمت و افتخار طایفه را نمودار میکند . بنده ۶ و ۷ از سه طایفه خزرج نام میبرد ، سپس از یک طایفه اوس (بند ۷) سپس از یک خزرج (بند ۸) آنگاه از سه طایفه اوس (۹ و ۱۰ و ۱۱) و با اطمینان میتوان گفت که در این ردیف ، شمار مردم هر طایفه یا مسلمانان آن مقیاس بوده است . چنانکه میدانیم اوسیان به شمار از خزرجیان بسیار کمتر بودند پیش از عقبه اول که تنی چند از اوسیان ، به جستجوی هم پیمانانی از قریش ، به جبران کمبود شمار خود به مکه رفته بودند چون پیمبر را دیدند یکیشان گفت :

بخدا این ، از آنچه به جستجوی آن آمده اید مهتر است . در عقبه دوم یا سوم که بدستور پیمبر برای نو مسلمانان یثرب نقیبانی معین شد ندنه نقیب از خزرج

بود و سه نقیب از اوس . توان پنداشت که در پیمان ، هشت طایفه بر جمعیت خزرج و اوس یاد شده و سه خزرجی به رعایت شمار در اول افتاده است . در بند ۳۶ از بنی ثعلبه سخن آمده که از خزرج بوده اند و در بند ۳۷ از بنی شطیبه که ظاهرا از اوسیان بوده اند و این گوشه ای دیگر از مشکلات جانکاه مدینه را آشکار میکند که میباید از تعادل قبائل غافل نبود . روزگاری دراز باید تا این مردم شیفته خاندان و قبیله در جامعه مسلمانان جذب شوند . اما دریغا که دوران مدینه کوتاه بود و کار دشوار . برستی که مراقبت عوامل کور زمانه که چون بخار در فضای باز ، تغییر پذیر است و ناپایدار فاجعه زندگی مردان بزرگ است که پیمبر را از آن نصیبی به کمال بود .

این مشکل را به وقت ورود مدینه اشکارتر میبینیم . پیمبر در آغاز در قبا ، دهکده ای بیرون یثرب ، فرود آمد و آنجا مسجدی پی افکند . یک هفته و به روایتی یک ماه آنجا بود . تسوان پنداشت که این توقف برای دقت بیشتر در کار مدینه بود . ازان پس به آهنگ شهر راهی شد . در راه طوایف مختلف به پیشواز وی میشدند ، مهار شتر را میگرفتند و میگفتند به نزد ما پیمان که شمار هست و سلاح و حمایت ، و پاسخ وی آن بود که شتر را رها کنید که فرمانبر است .

در متون هست که پنج طایفه پیشوازی چنان گفتند و همان شنیدند و پیمبر ، بر شتر که مهار آن آزاد بود همی رفت تا به جائی رسید که اکنون مسجد آنجاست که شتر بخت و ابویوب صحابی نجاری لوازم وی را بخانه برد که نزدیک بود و هفت ماه و بیشتر آنجا بود تا مسجد و اطاقهای مسکونی وی بنیاد شد ، از خلال این سطور توان دریافت که اقامت بنزد طایفه ای درون مدینه مایه رقابت طوایف میشد .

هنوز جای خانه ابویوب در کنار مسجد مشخص است و شما اگر توفیق زیارت مدینه داشتید از زیارت آنجا

غفلت نکنید و بر زمین آن که بی گفتگو جای قدم محبوب است بوسه زنید .

بند ۱۲ در ماندگان برون از بیمه وار قبائل را ، چون نو آمدگان رانده شده از قبائل صحرا ، یعنی کسانی همانند مردم بی شناسنامه و گذرنامه روزگار ما ، از حق حمایت بهره ور میکنند که مومنان نباید از کمک آنها دریغ کنند . البته مشرکان پیوسته به طوایف مومن ، و یهودان وابسته به پیمان ، در این تکلیف نیز همانند مومنانند و این پیوستگی زنجیروار ، مومن و مشرک و یهود را ، برای ایجاد جامعه ای نو بمنظور تعاون و دفاع مشرک به هم پیوند میدهد .

بند ۱۳ تا ۱۷ تأکید همبستگی مومنان است در کار پیمان و مصالح پیوسته به آن که میباید صلحشان با هم باشد و بیکارشان نیز ، کلمه وابسته در بند ۱۳ ترجمه «سولی» است به معنی یار و دوست و پیرو که در اینجا وابسته نام مسلمان را منظور دارد که میباید رفتار مومنان پیوسته به پیمان ، با آنها همانند باشد و به اتفاق . یعنی روابط خاص و پخت و پزهای محرمانه که مایه ضعف پیمان و آشفتگی اهل آن تواند شد ممنوع . اما گوئی این تأکید عام به عنوان مومنان تذکار نیست به یهودان و نامسلمانان پیوسته به پیمان ، که بموجب بندهای بعد ، از ۱۸ تا ۲۸ وابستگی آنها مسجل شده و از حقوق پیمان بهره ورند و به تکالیف آن گردن گزار .

بند ۱۴ تأکید یکانگی در مقابل ستمگر و فتنه انگیز داخلیست و تذکاری برای پرهیز از تعصب قبائلی که تأیید باران قبیله یا طایفه را لازم میسرمد با این شعار بخط عنوان حدیث گرفته ، که برادرت را کمک کن چه ستمدیده باشد چه ستمگر .

توان پنداشت که بنیان گزار پیمان در این بند به گردن کشانی چون پسرایی و راهب فاسق نظر داشت که کسانی

به حکم پیوستگیهای دیرین دستخوش
فتنه ایشان نشوند. تعبیر « وگرچه
فرزند یکیشان باشد» جالب است و
نموداری از روشن بینی پیامبر که فردا
را در آینده غیب میدید. پنجسال بعد
که در بازگشت از یک سفر جنگی
شاید به تحریک پسرایی مسلمان به
زبان، نزدیک بود مهاجران و
انصاریان درهم افتند و او سخنان زشت
بر زبان راند که پیامبر از آن بیخبرنماند
و عمر مصرا نه کشتن وی را میخواست،
پسر او به نزد پیامبر آمد که اگر کشتن
پدرم منظور است دستور بده تا خودم
اورا بکشم که بیم دارم اگر دیگری
اورا بکشد تاب نیارم و خون قاتل پدر
را بریزم و سوسنی را بناحق کشته باشم
و جهنی شوم.

بند ۱۵ تأکید حق سومن است و
امتیاز وی از کافر. معنی کفر، نهان
داشتن است و پوشانیدن. کفران نعمت و
کفاره گناه یعنی نهان داشتن نعمت و
پوشانیدن گناه. به معنی انکار کردن
نیز هست که چیزی نزدیک به
پوشانیدن است. در بند ۲۳ از مشرک
نیز یاد شده که مشرک، انباز کردن چیزی
یا کسی با خداست. در حدیث از مشرک
نهان نیز سخن هست که امید بستن
به کسی جز خداست. شاید کسانی از
دید اندیشه آزاد فلسفی چیزی در
باره جدائی مشرک از کفر گفته باشند که
یکی انکار محدود است و دیگری انکار
تمام. اما از دید اسلام وقفه و احکام،
کافر و مشرک همانند است و هر دو ان
نجس و برون از حمایت اسلام، مگر
با ایمان خاص. توان پنداشت که در
اینجا از کلمه کافر، دشمنان قرشی و
دیگر دشمنان برون از ایمان و مشرکان
پیش از آن بوده اند. هدف بند ۱۵ این
بود که پرده ای برگزیده ها بکشد و
کسانی به انتقام خون کافران سومن
را نکشند. با وجود تأکید و مراقبت
سخت پیامبر این بلیه نمونه ها داشت،
یکی از مسلمانان که در نبردهای پیش
از مسلمانی برادرش به خاک افتاده بود

در آشفتگی پیکار احد قاتل برادر را
کشت که کار وی از پیامبر نهان نماند
و یکروز سواره تا قبا رفت و همانجا با
حضور کسانی از طایفه جنایتکار بگفت
تا وی را گردن زدند.

بند ۱۶ از قانونی کهن و پذیرفته
شده و نامکتوب سخن دارد. یعنی جوار
که به معنی پناه است « و پناهی کردن»
را بجای « جوار دادن» آورده ام. جوار،
رسمی کهن بود و نموداری از نفوذ
ضرورت در تولد رسوم، که بدورانهای
کهن در صحرا پدید آمده بود و در شهر-
های پیوسته به صحرا نیز، چون مکه
و مدینه و طایف، رواج یافته بود و
توان گفت که چیزی بود همانند « بست»
که تا بروزگار « نزدیک به ما» برقرار بود.

پناه دادن و پناهی کردن، رسوم
خاص داشت. از جمله آنکه پناهی
کننده میباید از سران قوم باشد و به
توان یا توانگری ممتاز، که پناه وی
مؤثر تواند بود. پیامبر در بازگشت از
سفر بی ثمر طایف که به جنگال کوچک
و سنگ پرانی سفیهان شهر خاتمه یافت
از بازگشت به مکه نگران بود و قرائن
روشن هست که روزی، چند در انتظار
روزنه امید، بیرون مکه مانده بود و
عاقبت با پناه مطعم بن عدی، از
نوفلیان عبدمناف، وارد مکه شد و شاید
اثر پناه همچنان پیود تا رأی سنا که
قانون برتر بود آنرا از اثر انداخت و
باز پیامبر در خطر بود که هجرت رخ داد.

بند ۱۷ تأکید همبستگی سومن
است که هسته اصلی ایمان بودند و
بلافاصله در بند ۱۸ از وابستگان و به
تعبیر ایمان « پیروان» سخن دارد با حق
یاوری و برابری و بدوری از ستم و
ناروایی.

بند ۱۹ تذکار همبستگی سومن
است در صلح چنانکه در پیکار. در خور
توجه آنکه عنوان عام شامل ملار
قوم نیز بود که در کار صلح میباید
عدالت و برابری را میان همگان
رعایت کنند. پیامبر بجز در مسائل
دین که همیشه وحی الهی روشنگر راه

بود در کار جنگ و صلح نموداری از
این رفتار بود. در بدر بوقت نزدیک
شدن قرشیان مدافع کاروان، چیزی
همانند شورای جنگ بود که در باره
مقابله با آنها تصمیم گرفت. بوقت
موضع گیری در عرصه نبرد وقتی یکی
از انصار گفت که همه چاهها را تصرف
کنیم و پای چاه آخر بمائیم پذیرفت
و یکی از دلائل توفیق شکست مسلمانان
همین بود که قرشیان شبانگاه به
سیکساری نشسته، و شکم از گوشت و
پیه کوهان شتر انباشته، صبحگاه جنگ
خمار بودند و تشنه، چنانکه یکیشان
به تعصب و هم بضرورت، در راه آب
نوشیدن از حوض مسلمانان جان داد.
پیش از احد نیز برای جنگ حصار یا
سیدان، با یاران به مشورت نشست و
چون جمع یاران پر شور، نبرد میدان
میخواستند همانرا پذیرفت و کار بست.
در خندق، کار تفرقه احزاب پیوسته
به یهودان خیانت پیشه را به خویشتن
انجام داد و بی مشورت، که کاری بود
سخت دقیق و سرنوشت مسلمانی بدان
وابسته بود. اما وقتی سران اوس و
خزرج، واگذاری نیم یاثلث خرمای
مدینه را به غطفانیان غارت جو نپسندیدند
پذیرفت و ایمان نوشته، در حضور وی
پاره شد.

بند ۲۰ - از پیکار جوینان همره
سومن یعنی مشرکان مدینه و یهودان
سخن دارد و پیوستگی آنها را تأیید
میکنند که برابری و مانند هم و بحکم
بندهای دیگر یک است، با سومن.

بند ۲۱ تأکیدی دیگر است از
وحدت مسلمانان که میباید جانشین
اندیشه قبائلی شود. نخستین قدم
بسوی وحدت اینست که خونهایی که
در راه خدا ریخته شود از آن مسلمانان
است نه قبیله که همه با هم بیرون از
ملاحظات کهن جانشین یکدیگرند.

بند ۲۲ حرمت از مال و جان قرشی
برمیگیرد که دشمنان خونی جامعه
نوبنیاد بودند. گویا ذکر نام مشرک از
آن بود که پیوستگی نامسلمانان قبائل

به پیمان مسلم شود .
(در بند ۲۰۲ پناهی کردن کسان برضد هر پیمان بی اجازه اهل آن و در بنده ۵ پناه قرشی و کسی که او را یاری کرده باشد ، ممنوع شد .)

بند ۲۰۳ تا ۲۰۴ تا کیدی دیگر است برای سرکوب کردن کینه های مایه گرفته از نبردهای خونین که چون سوریانه بنیان پیمان را بخاطر داشت .

بند ۲۶ برای هستگان اصلی پیمان توفیقی بزرگ بود که بجز آنها مشرکان و یهودان پیوسته به پیمان نیز پیمبر خدا را حکم والای اختلافات خود کنند . بند دیگر نیز هست (۵۳) که مرجع قتل و تصادم اهل پیمان را خدا و پیمبر خدا دانسته است . توان پنداشت که بیم از همبستگی مسلمانان نوآمده و عربان مقیم ، یاروای همبستگی پیمبر عرب نژاد با فرزندان اسرائیل ، یهودان سرسخت نکتہ گیر را به پذیرفتن این بند واداشته است .

بند ۲۷ از مخارج یهودان به هنگام پیکار سخن آورده که باید با مومنان خرج کنند ، یعنی مخارج خود را بپردازند (بند ۴۶) .

این سلام در کتاب الاسوال به دنبال این بند گوید : « به پندار ما وقتی یهودان همراه مسلمانان پیکار میکردند به اقتضای این شرط سهمی از غنایم به آنها میداد و اگر این نبود در غنیمت مسلمانان سهمی نداشتند . » و هم او به نقل از ابن شهاب زهری مورخ و روایتگر اوائل قرن دوم آورده که یهودان ، همراه پیمبر خدا پیکار میکردند و برای آنها سهمی معین میکرد .

مطابق اصول روایت ابن سلام ثقه است و زهری نیز . اما به حیرت من که یهودان کی و کجا همراه پیمبر پیکار کردند که پندار ابن سلام و گفته زهری محقق شود یعنی نصیبی از غنیمت مسلمانان ببرند .

یکسال پس از هجرت و بروایتی هفت ماه و به هر حال پس از روان شدن پیمان

معارف اسلامی

و استقرار نسبی در مدینه ، پیمبر برای جلوگیری از پیشدستی قرشیان دسته های کم و بیش آماده و مسلح برون میفرستاد که بعضی تانزدیک مکه میرفتند و پیکار بدر ، شاه نبرد مسلمانان ، که از نبردهای فاصل تاریخ بود ، از بی رفت و آمد یکی از این دسته ها رخ داد . بی گفتگو یهودان در آن دسته نبودند زیرا چنانکه در بند ۵۶ میبینیم پیوستگی یهودان برای دفاع از هجوم به یثرب بود و جمله « تن به پیکار دادن » که در بند اول پیمان هست جز این تفسیری ندارد .

کمی پیش از پیکار بدر که پیمبر و هشتاد و چند مهاجر مکی و جمعی از یاران مدینه همگان عرب ، به تعقیب کاروان مکه برون شده بود وقتی خبر آمد که کاروان از دسترس به دور است و قرشیان برون شده به حمایت از قافله ، نزد یکنند و تصادم اجتناب ناپذیر می نمود پیمبر در کار نبرد از انصار نظر خواست که پیمان شفاهی عقبه بر بنیاد دفاع محدود بود ، یعنی دفاع از پیمبر بوقت هجوم دشمن ، چنانکه از زن و نرزن دفاع میکنند ، و تا انصار یان همدلی نکردند پیمبر سوی عرصه پیکار که فتحی درخشان در انتظار وی بود روان نشد .

در بدر ، یهودان نبودند . در پیکار احد نیز از آنها نشان نبود . وقتی پیمبر به مشورت یاران ، جنگ میدان را برگزید پسرابی که طرفدار پیکار حصار بود دستاویزی یافت و از نیمه راه با سیصد کس از پیروان خود ، بازگشت . همانروز پیمبر به هنگام عبور بسوی احد گروهی را دید آماده پیکار که گفتند اینان یهودانند و هم پیمان پسرابی ، که پیمبر همکاری آنها را نپسندید و پشیمان فرستاد که از آن پیش پس از جنگ بدر ، حادئه یهودان قینقاعی بوده بود و از یهودان اطمینان نداشت . در فاصله احد تا خندق دسته هافرستاده شد که یهودی همراه آن نبود . پیکار خندق را یهودان ماسان دادند و قبیله غارتجوی غطفان را با

قرشیان پیوند دادند و با اطمینان میتوان گفت که پندار ابن سلام و گفتار زهری از واقع بدور است .

در بند ۳۰ و ۳۱ و دنباله ۴۴ و بند ۴۷ و ۶۰ کلمه « پدی » ترجمه « اثم » است که در اینجا به معنی پیمان شکنی است که پیمبر ، خبردار از خفایای کار کسانی از اهل پیمان ، پیوسته از آن بیزاری کرده است . به همین قیاس نیک اندیش (بنده ۴) و نکو کار (بند ۵۴) و نکو کاری (بند ۶۲ و ۶۳) و تعبیراتی همانند آنرا که در پیمان آمده به معنی حفظ پیمان باید گرفت .

بند ۳۱ تا ۴۴ مربوط به یهودان است که به طوایف مقیم مدینه وابسته بودند یعنی با آنها پیمان داشتند و این رسم متبع بود که کسی یا طایفه ای با پیمان شفاهی یا مکتوب به طایفه دیگر وابسته میشد و نام آن میگرفت .

مرحوم هیکل نویسنده نامدار در کتاب زندگانی محمد (ص) پنداشته یهودان بنی قریظه و بنی نضیر و بنی قینقاع در امضای پیمان شرکت نداشتند اما طولی نکشید که آنها نیز پیمانهای از اینگونه میان خودشان و با مسلمانان امضاء کردند .

مسلم است که این سه طایفه معتبر و توانگر یهود با مسلمانان پیمان داشتند چنانکه گفتیم طبری پیش از سخن از تصادم با قینقاعیان گفته که پیمبر وقتی به مدینه هجرت کرده بود با یهودان پیمان صلح بسته بود و پیداست که قینقاعیان را مشمول پیمان عام میداند میدانیم که تصادم با نضیریان وقتی آغاز شد که پیمبر برای کمک گرفتن از آنها درباره خوبهای دو کس که یکی از مسلمانان به خطا کشته بود به نزد آنها رفت ، یعنی پیمان مشترک در میان بود . در نبرد احزاب که قرظیسان به قرشیان پیوستند پیوسته سخن از پیمان با پیمبر بود که شکسته بودند و به اقتضای همان بود که پس از رفع خطر بدنبال محاصره ای کوتاه به حکم داور مشترک نابودشان کرد . بند ۵۹ که پس از سه بند پیمایی

درباره یهودان (۵۸۷ و ۵۷۰ و ۵۶۰) بوقت پیکار هرگروه را عهده دار قسمت مجاور خود میکنند اشارتی روشن است که قرظیان ، پیوسته به پیمان بوده اند که محله آنها پوشش قسمتی از شرق مدینه بود و در نبرد احزاب وقتی با قرشیان یار شدند جبهه دومی برضد مسلمانان باز شد .

بی گفتگوست که پیش از آمدن پیمبر ، نضیریان و قرظیان با اوسیان پیمان داشته بودند و قینقاعیان یا خزرجیان ، و هر سه طایفه در پیکار خونین بعثت به سود دو قبیله پیکار جو شرکت کرده بودند و طایفه اخیر که تا آنوقت بیرون یثرب اقامت داشته بود از تلفات سنگین نبرد ، به ضعف افتاد و بیرون شهر پناه برد و آنجا مقیم شد .

در عقبه دوم وقتی سخن از حمایت پیمبر در میان بود یکی از یثربیان گفت ما با کسان پیمان ها داریم که آنها را میبریم ، که بگفته این هشام یهودان را منظور داشت و پنداشت با پیوستن به صف مسلمانان پیمانها شکسته میشود اما پیمان مدینه بر بنیاد آن ایجاد شد . یعنی همه پیمانهای پیشین را بایک رشته به هم پیوست . در کتابهای سیرت بدین نکته اشارت رفته که کسانی از مسلمانان بایهودان روابط نزدیک داشتند ، به سبب جوار و پیمانها که در میانه بوده بود .

به دستاویز پیمانهای قدیم بود که بوقت رفتن قینقاعیان پسرای ، مصرانه وی ادبانه بنزد پیمبر در کارشان دخالت کرد . در باره نضیریان نیز چنین شد . بند ۶ . پیمان از یهودان اوس و بستگان شان سخن دارد که شامل نضیرو قریظه میشد و پیمان دیگر لازم نبود .

ذیل بند ۶ تأکید همبستگی یهودان است در یاری اهل پیمان و بند ۸ تأکید رعایت پیمان که در این بند نیز «بند» به جای «اثم» آمده یعنی پیمان شکنی .



مسجد قبلتین - مدینه منوره

بند ۱۰ از جمله بندهای بنیادی پیمان است که درون یثرب را برای همه مردم شهر و اطراف ، حرم میکند ، کلمه حرم با محتوای روحی و اخلاقی ، برای یثربیان ، چیزی بیش از قلمرو امان بود که هاله قدس بر آن سایه افکنده بود . بجز این بند ، حدیث پیمبر نیز درباره حرمت مدینه هست که چیزی از حرمت مکه که بروزگاران استوار شده بود خاص مدینه تکیه گاه و مرکز نهضت نو بنیاد شده بود . بند ۱۴ در حقیقت توضیح و تأکید این بند است که هر که پیماندار امان است و هر که برود در امان . بحکم دنباله همین بند ، بدکار و مستمکر یعنی پیمان شکن از امان برون است و این ، در بند ۱۳ موکد شده که پیمان حایل مستمکر و بدکار نیست .

براستی که پیمان مدینه اوج تحمل و سماحت بود که مسلم و مومن و مشرک و طوایف یهود را به هم پیوست و همه را در قلمرو پیمان پذیرفت ، با تذکار اینکه مسلمانان بر دین خویشند و یهودان بر دین خویش . بجز این ، وحی آسمانی یهودان را بشرط ایمان بخدا و روز جزا و کردار نیک همانند مومنان کرد که پاداششان به نزد پروردگار است (بقره) و سخن به همین سیاق در قرآن مکرر

هست اما حاصل آن همه سماحت و بزرگواری با قوم یهود ، خیانت ها بود که تاریخ گفته و از آن میگذریم .

شاید یهودان سرسخت ، پنداشته بودند نهضتی که پس از سالها تلاش در شهر مادر ، هشتاد و پنج دلبسته داشته که از آزار مخالفان گریخته اند در شهری غریب میان قبائل بیگانه ، دلگرم به همدلی نو مسلمانان غالباً فقیر ، خیلی زود چنان فرسوده میشوند که نشان شان را در داستانها باید جست .

مشرکان قبائل پیوستگی گروهی جوانان پر شور را به دین نو ، هوس گذران سپیداشتند و بحکم تعصب قبیله آنها به دیده تساهل میدیدند به این گمان که خیلی زود آب رفته به جوی باز میگردد . پس ای همچنان در هوس شاهی بود ، مگر نوآمدگان ، از تصادم با مشکلات شهر که با توطئه های شیطانی وی سختتر میشد و امانده شوند و قصه رویای فنا شده را از همانجا که بریده شده بود دنبال کند .

و نو مسلمانان مدینه گمان داشتند تلاش دین نو به بنای مسجد و نماز جماعت و خطبه رسول و آداب مسلمانی بس میکنند و چیزی همانند مدرس یهودان به بنیاد های شهر افزوده میشود .

بازیچگان اراده تقدیر اندیشه ها داشتند در خور مغز خویش ، اسما تقدیر ، نقش دیگر میزد و پیمبر ملهم روشن بین با زبان گیتی آشنا ، در اندیشه دیگر بود . زیر بنا استوار شده بود ، نظم و امان در تکیه گاه نهضت استقرار یافته بود ، پدر کشتگان بعثت ، جوانان نو ایمان و بت پرستان کهنسال و طوایف ناسازگار یهود بر رشته پیمان بسته بودند . اما تلاش جانکاه برای تولد روزگاران و استمرار داشت . راهی دراز که با عبور از بدر و احد و خندق به حدیبیه و از آنجا به مکه میرسید و موج جهانگیر میشد در پیش بود و فصلی دیگر از حماسه بزرگ در کار تکوین بود .